

طنز، حماقت‌ها را آشکار می‌سازد

زمانی، ویتگنشتاین می‌گفت: می‌خواهم کتابی بنویسم که در آن جز شوخی و جوک چیزی نباشد...



زمانی، ویتگنشتاین می‌گفت: می‌خواهم کتابی بنویسم که در آن جز شوخی و جوک چیزی نباشد.

اگر به این نکته دقت کنیم، متوجه می‌شویم که سرشت خود فلسفه در حقیقت با طنز و خنده درآمیخته است؛ طنزی که بی‌تردید دردآور است به‌ویژه آنجا که - به قول بیکن - فلسفه را شکستن بت‌های ذهنی می‌دانیم. نیز از همین‌رو بوده که ژیل دلوز کارکرد فلسفه را آشکارساختن حماقت‌ها و نادانی‌ها می‌داند. طنز هم با بیان امری خلاف‌آمد آنچه در جریان عادی امور می‌گذرد، درواقع به برجسته‌سازی زبونی‌ها و پستی‌ها می‌پردازد و اینجاست که این تقابل در عین دردی که در ما برمی‌انگیزد، ما را می‌خنداند.

هفته گذشته یکی از سلسله‌نشست‌های شهر کتاب مرکزی اختصاص داشت به درس‌گفتارهایی درباره سعدی و طنز که در آن دکتر رضا داوری به بیان نسبت فلسفه و طنز پرداخت و در بخشی دیگر از سخنان خود به طنز در آثار سعدی اشاره کرد. گزارش این نشست را می‌خوانیم:

«غالباً سعدی را شاعر اخلاق دانسته‌اند و البته نظر درستی است اما نصیحت اخلاقی سعدی غیرمستقیم است. از این حیث می‌توان سعدی را شاعر اخلاق و طنز نامید. سراسر آثار سعدی طنز است؛ حتی در قصاید وی سخن طنزآمیز وجود دارد. اصولاً زمانه سعدی، زمانه طنز است.» این جمله‌ها، آغازگر سخنان دکتر رضا داوری در نشست درس‌گفتارهایی در باب سعدی بود. او در ادامه با تأکید بر اینکه گفتار سعدی طرب‌انگیز و طبیعت‌آمیز است و خود شاعر هم متوجه این ویژگی سخن‌اش هست، درباره طنز، در گذشته و امروز چنین گفت: «طنز یا اخلاقی است یا سیاسی. در زمان قدیم بیشتر اخلاقی بوده تا سیاسی؛ برعکس امروز که بیشتر سیاسی است. طنز تا دهه‌های اخیر این معنای امروزی را نداشت؛ طنز با طعنه در زبان استعمال می‌شد. در گذشته به کتاب «اخلاق‌الاشراف» عبید زاکانی طنز نمی‌گفتند اما امروزه آن را طنز تلقی می‌کنیم. طنز یک صورت ادبی است.»

با این حال، نویسنده کتاب «شاعران در زمانه عسرت» معتقد بود که سعدی را با طنز نمی‌شناسند. کسانی هم بر این نظرند که سعدی هزلیات گفته و طنز ندارد یا اصلاً چنان سعدی را تفسیر کرده‌اند که معلوم شود، طنز او را نفهمیده‌اید. اجمالاً طنز با طبیعت، هجو و هزل مرادف نیست. هر کدام از اینها مصداق‌های خاص خود را دارد. سعدی هم همه اینها را در آثارش دارد. نویسنده کتاب «وضع کنونی تفکر در ایران» درباره نسبت فلسفه و طنز گفت: «کمی‌پرکگارد، طنز را به سقراط نسبت داده است. طنز سقراطی معروف است. طنز برای فلسفه نیست و همه فیلسوفان اهل‌طنز نیستند اما شاعران و نویسندگان اهل‌طنزند. شعر بی‌طنز نداریم؛ البته گاهی آشکار است و گاهی پنهان.

نکته دیگر آنکه طنز ضرورتاً خنده‌دار و خنده‌انگیز نیست؛ گاهی ما را می‌خنداند و گاهی می‌گریاند. برای مثال، با خواندن «قلعه حیوانات» اورول می‌خندیم اما در دل می‌گرییم. برعکس با خواندن کتاب «1994» همین نویسنده با چشم‌گریه می‌کنیم و از دل می‌خندیم! از شاعران گذشته ما، مولوی هم اهل طنز بود. به یک معنا او زندگی را طنز می‌دید.

هر جدي هزل است پیش هازلان

هزل‌ها جد است پیش عاقلان

البته همه نویسندگان و شاعران هرچه می‌گویند طنز نیست؛ گاهی درد آنچنان بر سخن غلبه دارد که طنز را می‌پوشاند. از این‌رو، من طنز را در معنای «Trony» به‌کار می‌برم. این طنز شاید خنداننده نباشد. وقتی دیالوگ‌های افلاطون را می‌خوانید، گاهی ممکن است احساس نشاط به شما دست دهد. افلاطون در کتاب «جمهوری» شخصی به نام «کالیکس» را دست می‌اندازد و یا در گفت‌وگویی «هیپپاس» او هیپپاس را به اصطلاح باد می‌کند و سرانجام به او سوزن می‌زند و باد غرورش را خالی می‌کند!

خب این خواننده را به خنده وامی‌دارد. برگسون هم رساله کوچکی به‌نام خنده دارد. او در این رساله درباره سرشت خنده سخن می‌گوید. به‌نظر برگسون، در عالمی که همواره در آن نظم، حرکت و سیری هست اگر چیزی از این مدار و نظام خارج

شود، برای ما مضحك به نظر می‌رسد. در واقع با تغییر نظم و حرکت، هرچیزی خنده‌آور است.»
رئیس فرهنگستان علوم در توضیح بیشتر گفته برگسون درباره طنز بر این نظر بود که طنزنویس یا طنزگو چیزی را به ما نشان می‌دهد که با عرف نمی‌خواند ولی خود را عرف می‌داند؛ با عقل نمی‌خواند ولی خود را عقل می‌داند. بی‌تردید، چیزی که خلاف عرف یا عقل باشد، ما آن را عرف یا عقل نمی‌دانیم؛ طنزنویس است که این هنر را دارد که این دو را در مقابل هم قرار دهد. از يك زاویه، طنز نشان‌دادن حماقت و سفاقت است.

طنز به مدد خردمندی و با تجسم آن، سفاقت را نشان می‌دهد، همان‌گونه که با تجسم عدل، ظلم را. همه طنزنویس‌ها با وصف این تقابل است که زبان طنز می‌گشایند. در آثار سعدی هم این وصف و طرح تقابل هست. با این حال، عقل طنزنویس، عقل حاکم نیست. عقل او با عقل ما پیوند برقرار می‌سازد و در واقع به ما نهیب می‌زند که دیدی چه شد؟ «دیدي چه گذشت؟» او نمی‌گوید که این وضعیت خوب است یا بد، فقط نشان می‌دهد.

او آینه‌ای در برابر ما قرار می‌دهد. سقراط هم در آغاز همه‌چیز را کنار می‌گذارد و جست‌وجوگر را تا پایان راه با خود همراه می‌سازد؛ اما وی (جست‌وجوگر) اعتراض می‌کند که این راه به نتیجه نرسید! هنر سقراط همین است که او را با خود برده است. نویسنده کتاب «دفاع از فلسفه» با بیان اینکه دردها و مسائل همواره در زندگی وجود دارند، اظهار داشت: «اگر بپذیریم که می‌توانیم مسائل را حل کنیم گرفتار سعدی و سقراط می‌شویم و اینجاست که آنها ما را مسخره می‌کنند و در واقع جهل ما را به رخ می‌کشند.»

نویسنده کتاب «فلسفه در دام ایدئولوژی» پیدایی طنز را به دوران پایانی انحطاط تمدن‌ها نسبت داد و در تشریح آن گفت: در آغاز انحطاط تمدن‌ها ذوق طنز وجود ندارد. طنز نوعی تیزی و درک تند و نفوذ در چیزها را می‌طلبد. صبح که روزنامه‌ها را ورق می‌زنیم، با مطالب جدی زیادی مواجه می‌شویم اما اگر خوب دقت کنیم، همه آنها سراسر طنز هستند. این طنز، تاریخی نمی‌شود؛ وقتی تاریخی می‌شود که گشایشی پیدا شده باشد. در آغاز تاریخ‌ها، شاعران و فیلسوفان باید چیزهایی را بشکنند.

نیچه با طنزش این کار را می‌کند. وقتی او به مدرنیته و تجدد حمله می‌برد - که البته خیلی برای این کار زود است- او در حقیقت گذشته را نفي می‌کند. نفي در اینجا، در معنای نفي مطلق نیست؛ نفي به معنای جا باز کردن برای چیزی است که دارد می‌آید. این سلاح طنز است. اولین رمان تاریخ جدید، «دن کیشوت» است.

دن کیشوت پر از درد و گریه است اما ظاهر آن، آدم را می‌خنداند. دن کیشوت قرون وسطا را نفي می‌کند، برای آنکه چیزی دیگر جای آن را بگیرد. کی‌پرگارد فکر می‌کرد که با هگل کار فلسفه به پایان رسیده است لذا او با طنز سقراطی بود که با هگل گرایي درافتاد. فیلسوف نوپراگماتیست آمریکایی، ریچارد رورتی دمکراسی را بر فلسفه مقدم می‌داند. به نظر وی دمکراسی نیازی به فلسفه ندارد، او برای اثبات این امر، به طنز متوسل می‌شود. من خیلی درباره طنز رورتی نمی‌توانم چیزی بگویم. به نظرم طنز او کمی به لابلالی‌گری نزدیک است.»

نویسنده کتاب «فلسفه در روزگار فروبستگی» در پاسخ به این پرسش که «اگر نویسنده یا شاعر طنزپرداز تنها تقابل‌ها را توصیف کند، به دام بی‌تفاوتی نمی‌افتد؟» گفت: «درست است که طنزنویس، تقابل‌ها را توصیف می‌کند اما قبلاً ترجیح خود را در دل داده و شما باید با آن همدل شوید. طنز درد و حقارت را آشکار می‌سازد.

در کتاب بزرگ ارسطو «هنر شاعری» که متاسفانه بخش تراژدی آن بر جای مانده است، آمده که تراژدی، علو انسان را آشکار می‌سازد و کمدی پستی انسان را. طنز کمدی نیست اما به آن نزدیک است؛ به این معنا که ارسطو می‌تواند به ما کمک کند تا سرشت طنز را بهتر دریابیم. وقتی بی‌اخلاقی‌ها و کج‌فهمی‌ها و بی‌عقلی‌ها شایع می‌شوند، طنز وجود ندارد. باید دایره این شیوع آنقدر تنگ شود تا کسانی آن را از بیرون بنگرند.»

دکتر رضا داوری در پایان سخنانش دوباره به وصف سعدی و حکایات و شعرهای طنزآمیز وی بازگشت و یادآور شد: «باتوجه به آنچه گفته شد، زبان سعدی همه طنز است، حتی وقتی طبیعت او را می‌خوانیم. برای مثال این بیت او را نگاه کنید:

برخیز تا يك سو نهیم این دلق ارزق‌فام را

بر باد قلاشي دهيم این شرك تقوانام را

خب! این شعر سراسر طنز است. در اینجا می‌خواهم چیزی بگویم؛ اما بیم از آن دارم که به ساحت اهل ادب جسارت کنم و آن اینکه هر جای کتاب سعدی را تفال بزنیم و باز کنیم طنز است. برخلاف نظر پژوهشگرانی چون علی دشتی، در کتاب «پرده پندار»، بر این نظرم که حتی فردی مثل عطار هم در حکایات «تذکره‌الاولیا» خود طنزپردازی کرده است.

محمدرضا ارشاد- همشهری آنلاین